فهرست

[اصول/ سیره معصوم 2](#_Toc135649980)

[پیشگفتار 2](#_Toc135649981)

[یادآوری بحث قبل 2](#_Toc135649982)

[پاسخ به مسئله 3](#_Toc135649983)

[منظر اول: اصل عدم اختصاص، یک اصل عقلایی 3](#_Toc135649984)

[منظر دوم: 4](#_Toc135649985)

[احتمالات در آیه شریفه 4](#_Toc135649986)

[احتمال اول: 4](#_Toc135649987)

[احتمال دوم 4](#_Toc135649988)

[مطلبی دیگر 5](#_Toc135649989)

# اصول/ سیره معصوم/فروع

# پیشگفتار

برای اینکه ما از فعل به حکمی دست‌یابی پیدا بکنیم و از سیره به حکم برسیم، عقباتی وجود داشت که ناچار باید از آن عقبات عبور می‌کردیم تا به یک حکم کلی می‌رسیدیم و به خصوص اگر می‌خواستیم به یک ترجیحی و الزامی برسیم که به ترتیب به نکاتی اشاره کردیم، از قبیل اینکه در موضوع اول این مطلب مطرح می‌شد که فعل فی حد نفسه حداکثر همان جواز را افاده می‌کند اما اینکه می‌شود رجحان را استفاده کرد یا مرجوحیت را استفاده کرد؟ گفتیم این قرائنی لازم دارد و البته آن قرائن قابل قاعده‌مند شدن هست و به قرائنی اشاره کردیم و همین‌جور مسائل بعدی که به بحث ششم که اختصاصات النبی بود رسیدیم.

# یادآوری بحث قبل

در بحث شش سخن این بود که ممکن است کسی بگوید این رفتاری که صادر شد که دلالت بر رجحانی می‌کند، قاعده یا قواعدی در آنجا وجود داشت که دلالت بر رجحان را افاده می‌کرد این اختصاص به نبی یا پیامبر دارد، اینکه پیامبر خدا صلوات الله و سلامه علیه وقتی کسی به سراغشان می‌آمد، استقبال می‌کردند و روی گشاده داشتند و دست را در مصافحه می‌فشردند، یا وقتی خداحافظی می‌کردند ولو به یک قدم، مشایعت می‌کردند و امثال اینها، کسی ادعا کند اینها از اختصاصات آن حضرت بوده است، برای دیگران چنین چیزی رجحان ندارد.

یا اگر جایی لزوم را از یک سیره استفاده کردیم بگوییم از اختصاصات است، اینکه در عاشورا حضرت آن جور جانفشانی کردند و هیچ راه فراری را انتخاب نکردند، هیچ جا هیچ کوتاهی در این تقابل انجام نشد بلکه همه چیز جوری چیده شد که به یک تقابل بسیار سخت بینجامد این جزو اختصاصات عاشورا بوده است. کما اینکه بعضی می‌گویند عاشورا سِرّی بین او خدا بوده است و یک صحنه‌ای بوده است که به طور خاص تنظیم شده بود، نقشه آن یک نقشه آسمانی بود، یک قصه خاص بود، یک قضیةٌ فی الواقعه بود که جزو اختصاصات حضرت است، این در تاریخ هم خیلی سابقه دارد، گاهی عاشورا می‌گویند مثل مصلوبیت حضرت عیسی است –حرفی که مسیحی‌ها می‌زنند- برای اینکه او در واقع قربانی شد و بخشش گناهانشان، عاشورا هم یک نقشه‌ای بود فراتر از معادلات تقابل بین اسلام و کفر و بین جبهه حق و جبهه باطل، یک چیز خاصی بود.

این افراطی‌ترین تفسیر در عاشورا است، در عاشورا یک تفسیر وجود دارد که یک نقشه خاص بود و یک اغراضی ماورای آنچه که ما می‌فهمیم داشت، یا اغراضی اگر می‌فهمیم داشت این است که مشعل عزایی برپا شود و در جریان عزاداری آدم‌ها ثواب ببرند گناهانشان بخشیده شود و تقرب پیدا بکنند، اصلاً آفریده شد و این قصه و حماسه خلق شد برای جهات معنوی و اخلاقی و روحی و تقرب آدم‌ها به دستگاه ولایت و به خداوند متعال. این است به حیثی که اگر این نبود امام حسین علیه‌السلام هم این کار را نمی‌کرد.

این یک تفسیر در عاشورا است و در این سیره سیاسی بسیار مهم است و در این تفسیر هم طیف دارد و یک احتمالاتی گاهی در اذهان وجود داشته شبیه آن مصلوبیت حضرت عیسی و خدا بهانه‌ای درست کرد تا خلقی را از عذاب و امثال اینها، نجات بدهد و تطهیر امت باشد و این فلسفه در اصل قصه عاشورا بود به حیثی که اگر این فلسفه وجود نداشت امام علیه‌السلام از باب معادلات کلی در روابط با دستگاه خلافت این راه را نمی‌رفت بلکه همان شکل عمل می‌کرد که امام صادق و امام باقر علیهماالسلام عمل می‌کردند یعنی در یک شرایط تقیه عمل می‌کرد و اینکه می‌گویید شرایط فرق داشت، این‌جور نیست حالا یزید به حکومتش ادامه می‌داد و این قصه هم اتفاق نمی‌افتاد، این‌جور نیست که اسلام تمام می‌شد و جریان اهل‌بیت علیهم‌السلام تمام می‌شد. این نیست. این چیز خاصی است، سری از اسرار الهی است برای فلسفه‌های معنوی و اهداف خاص و از آن نمی‌شود هیچ الهامی گرفت و کپی کرد.

یعنی جزو اختصاصات الحسین علیه‌السلام بوده است، همان‌طور که اختصاصات النبی داریم در ائمه هم اختصاصاتی داریم.

گاهی این نگاه از این هم فراتر می‌رود و تعمیم داده می‌شود به کل سیره ائمه، اصلاً این دویست و پنجاه سال یک راز الهی است و چینش ماورائی دارد و اختصاص به خود آن‌ها دارد و تنظیم شده است برای هر کسی برای اقدامی که بشود از آن کپی گرفت و بیشتر اسرار هم اسرار این شکلی است نه سیره‌هایی که بشود به آن اقتدا کرد و الهام گرفت. این افراطی‌ترین توجیه است که در مسئله ششم می‌گفتیم یکی از موانعی که ممکن است طرح شود آن است که افعال که زبان ندارد تا در آن اصول عقلایی اصالة الظهور و کذا و کذا اجرا بشود، افعال، افعال هستند که در یک موقعیتی از شخصی صادر می‌شود.

ممکن است گفته شود سیره‌هایی که در ائمه وجود دارد و با توجه به اینکه معصومین یک اختصاصاتی دارند، گره خورده است با ویژگی خاص خود آن‌ها و از این جهت از آن نمی‌شود الهام گرفت و شما برای اینکه تکلفتان را بدانید سراغ اقوال بروید، موازینی که از اقوال ائمه علیهم‌السلام آمده است که امر به معروف و نهی منکر و تقیه و غیره هست، هر کدام آن‌ها شرایط و قواعد خود را دارد و طبق آن تشخیص بدهید.

اینها نمی‌تواند مبدائی و مصدری برای تعیین تکلیف ما و اقتدا و تأسی ما باشد. این از نکات مهمی بود که وجود دارد که اصل بر این است که اینها را اختصاصات بدانیم و لااقل احتمالش مانع از تأسی در این موارد می‌شود. این چیزی است که به عنوان بحث ششم دیروز مطرح شد.

# پاسخ به مسئله

گفتیم در اینجا هم از یک منظر عقلی و عقلایی می‌شود به این مسئله پاسخ داد و هم از منظر آیات و روایات که ما را به تأسی فراخوانده‌اند.

## منظر اول: اصل عدم اختصاص، یک اصل عقلایی

از نظر عقلایی، رفتارهای آدم‌ها در مواجهه با مسائل واقع می‌شود از عقلایی رفتار یک روحی دارد که می‌شود آن روح را دریافت کرد و آن روح را آورد بدون اینکه اختصاص به این یا آن داشته باشد.

اینکه برای پیغمبر مهمان می‌رسد، عبایش را زیر پای او پهن می‌کند، اینکه با کسی مواجه می‌شود مصافحه می‌کند و گرم مصافحه می‌کند و اینکه وداع و خداحافظی می‌کند، یک قدم مشایعت می‌کند این‌ها در برداشت عقلایی اختصاص وجود ندارد، اینها از حیث یک مکلف، یک شخص و یک انسان انجام می‌دهد، این اصل عدم اختصاص گویا یک اصل عقلایی است.

اصل عدم اختصاص در سیَر و رفتارهای عقلایی، یک اصل عقلایی است، اصل، عدم اختصاص است، اصل این است که این تابعی از یک قانون است و آن قانون در رفتار او تجلی پیدا می‌کند، بخصوص آن مقدمات حکمت که روی قاعده عمل می‌کند، تمام باشد.

بعید نیست که چنین اصلی لااقل در آدم‌های منضبط و دارای مقامات علمی و امثال اینها، شاید تام باشد و بشود جاری کرد و اینکه این کار او یک وجه خاص و سر خاص و اختصاص ویژه به شمار نمی‌آید.

## منظر دوم:

ثانیاً اینکه **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾**[[1]](#footnote-1) ممکن است دلیلی باشد برای الغاء اختصاص، به عبارت دیگر **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** را دو جور می‌شود معنا کرد

# احتمالات در آیه شریفه

## احتمال اول:

اینکه **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** در اعمالی که‌عدم اختصاص آن را احراز کردیم، عدم اختصاص در مقدمات و مفروضات آیه بدانیم

## احتمال دوم

این است **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** می‌گوید در اعمال او تأسی بکنید و احتمال اختصاص ندهید و این احتمال دوم اظهر بود و به همین دلیل می‌گفتیم این آیه یک قاعده اصولی را بیان می‌کند و می‌گوید رفتارهایی را که می‌بینید یک روحی دارد که مشترک بین شما و اوست، از آیه استفاده می‌کنیم اشتراک مکلفان با معصوم و با پیامبر در رفتارهایی که از حضرت می‌بینیم، این رفتارها سرمشق است. برای او نیست و برای همه بشریت است از او الهام بگیرید و از آن درس بگیرید.

این احتمال دوم را تقویت کردیم و اگر آن را بپذیریم در این بحث ششم می‌گوید اختصاص نه، آن وقت در قصه عاشورا همین‌طور است

در قصه عاشورا احتمال می‌دهیم آن مجاهدت و فداکاری و ایثارهایی که قابل وصف نیست، یک اقدام و عمل سیاسی و جهادی بوده است خاص امام حسین سلام‌الله‌علیه، فقط برای ایشان بوده است و فلسفه خاصی هم داشته از قبیل اینکه حضرت به شهادت رسید برای اینکه دیگران از آن فیض ببرند با عزاداری و امثال اینها، بهره‌ای از آن شامل امت بشود.

یا اینکه در عالم نفس الامر بنا بوده است یک اتفاق ناگواری رخ بدهد که همه بشر در آن بسوزند، خدا این‌جور تنظیم کرد که او به نوعی قربانی بشود و اینکه آن خطر بزرگ از همه دفع بشود

اما یک داستانی که بشود از آن الهام گرفت و تأسی گرفت نیست، این یک تفسیر است.

ولی تفسیر دیگر و درست شاید این باشد که سیَری که از ائمه و پیامبر صادر می‌شود، سیره‌هایی است که هم عقلایی آن را مشمول یک قواعدی می‌دانند و می‌شود آن را قاعده‌مند کرد و استفاده کرد و هم اینکه **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** همین را می‌گوید.

حالا سیاق **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** را ملاحظه کردید مربوط به جنگ احزاب است و در واقع اشاره دارد همان‌طور که ایشان مجاهدت می‌کند و نمی‌ترسد و وارد میدان می‌شود، شما هم همان‌طور باشید و دچار فتنه‌های نفاق و ترس نشوید، دقیقاً آنجا این مسئله صادر شده است چون ممکن است آنجا بگوییم این رفتاری که از امام در مقام جهاد صادر شده است، به خاطر این بوده است که ایشان در جایگاه خاصی است و سری در کار بوده است.

سؤال: ممکن است ویژگی‌های شخصی امام در سیره دخالت داشته باشد مثلاً از پیغمبر اکرم نقل شده است که بوی خاصی برای ایشان خوشایند بوده است اگر این مستمر باشد استحباب از این درمی‌آید؟

جواب: ما که نمی‌گوییم هیچ جا اختصاص نیست، ممکن است قرینه پیدا بشود که اینجا اختصاص است، بحث قاعده است، می‌گوییم لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قانونی را جعل می‌کند این‌ها را اختصاصی نبینید، آن سیره و فعل را الگو قرار دهید و از آن تأسی کنید و حکم بگیرید. اما این که شما میگویید مخصوص پیامبر باشد و قاعده در آنجا تمام نباشد.

قطعاً در اموری رجحان و این امور را نمی‌شود استفاده کرد و این حال طبیعی حضرت بوده است، امکان دارد ولی آیه راه را می‌خواهد بر آن‌ها ببندد و اصل را بر این بگذارد که اینها رفتارهایی است که شما می‌توانید کپی بگیرید و کپی گرفتن نیاز به این دارد که آن رفتار معلوم بشود کجا و چیست؟

# مطلبی دیگر

از بحث دور می‌شویم ولی مهم است و در سیره‌ها اینها مؤثر است و طرح این مباحث بد نیست، گاهی در سخنرانی‌ها گفته‌ام را می‌گویم و به این نکته می‌رسم که شاید با این فرمایش‌ها شاید ربط داشته باشد

یک بحثی را طرح می‌کنم به این بیان که تفاوتی که در مواضع و عمل و سیره‌های اجتماعی و سیاسی علما و انسان‌های غیر معصوم وجود دارد به دو عامل برمی‌گردد.

یک عامل درونی و شخصی آن‌هاست

یک عامل اجتماعی و محیطی است

اگر آیت‌الله حائری با آیت‌الله بروجردی و امام مواضعشان متفاوت بود به یکی از این دو جهت برمی‌گردد به نحو مانعة الخلو،

۱- اینکه خود اینها از نظر روحی و توانایی‌ها و استعداد و درک و علائق و ویژگی‌های سختی و روان‌شناختی متفاوت بودند

۲- اینکه محیط‌هایشان هم متفاوت بود یکی رضاخان بود و یکی پسرش بود و یک آن شرایط جهانی بود و یکی در شرایط دیگر و یکی در آن شرایط منطقه‌ای بود و یکی در شرایط منطقه‌ای دیگر.

این در آدم‌های معمولی این است و کاری به حجیت نداریم، از منظر جامعه‌شناسی و بیرونی بخواهیم مواضع آدم‌ها را تحلیل بکنیم، می‌گوییم تفاوت این آدم‌ها به دو چیز برمی‌گردد، یکی تفاوت شخصیتی و روحی و روان‌شناختی آن‌ها و یکی هم تفاوت محیطی و اجتماعی.

و گاهی هر دو اینها مؤثر است و گاهی یک مؤثر است و هر دو می‌تواند اثرگذار باشد.

اما در مورد معصومین، آیا همین‌طور است در معصومین تفاوت‌های شخصیتی و روحی وجود داشته و آن هم مؤثر در اقدام آن‌ها بوده و حتی در وظیفه‌شان، یا اینکه در معصومین تفاوت فقط عوامل بیرونی است؟

می‌گوییم ترجیح در این دومی است برای اینکه اینها کلهم نورٌ واحد هستند و علی‌رغم اینکه بعضی تفاضل‌ها وجود دارد در حدی که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید اگر من به خدمت ولی‌عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برسم و خدمته ایام حیاتی، (اگر روایت معتبر باشد) یا نسبت به امیرالمؤمنین همه یک نوع تواضعی داشته‌اند و گویا او را برتر می‌دانستند.

اما این تفاضل‌ها در حدی نیست که در رفتارهای سیرشان ظهور و بروز پیدا بکند.

این را در سخنرانی‌ها بیان می‌کنم ولی در مقام بحث‌های عمیق‌تر جای کار دارد.

اینجا تحلیل بیرونی بود، ممکن است این تفاوت شخصیتی روی وظیفه هم اثر بگذارد، بالاخره آیت‌الله گلپایگانی و امام در یک موقعیت دو جور اقدام می‌کردند و هر دو آدم‌های عادل و درست و وظیفه‌شناس بودند ولی این تفاوت شخصیتی موجب می‌شده است اجتهاد او آن شود و یا اینکه او آن را می‌فهمیده است و او هم آن را می‌فهمیده است ولی او می‌گوید من آن ظرفیت و توانایی را ندارم که آن جور اقدام بکنم، همان تفاوت شخصیتی از لحاظ این است که این توانایی وجود ندارد، اصلاً او توانایی این جور مدیریت را در خود نمی‌بیند اینکه یک توانایی می‌خواهد که بگوید بروید ولو بلغَ ما بلغ، یکی دیگر می‌گوید او درست می‌گوید و صحیح است ولی من نمی‌توانم این کار را بکنم و لذا مکلف هم نیستم، گاهی ناخودآگاه است و گاهی ممکن است خودآگاه باشد و همان تأثیر در تکلیف بگذارد.

ولی در امام علیه‌السلام اینها خیلی فرقی ندارند واقعاً ائمه بنا بر اعتقادی که ما داریم علم غیب دارند، علم لدنی دارند، حقایق را می‌دانند، نمی‌شود گفت امام سجاد با امام باقر و امام حسین علیه‌السلام تفاوتی داشتند به خاطر این است که از نظر شخصیتی یک جور دیگر بودند، واقعیت را می‌داند.

بحث این است که ائمه هدی سلام‌الله‌علیهم اجمعین در اقداماتشان بخصوص در امور اجتماعی و سیاسی فقط تفاوت محیط در اقدام و وظایفشان مؤثر بوده است و ابعاد شخصیت‌شان در تکالیفشان مؤثر نبوده است؛ به حیث اگر امام صادق علیه‌السلام روز عاشورا بود همان‌طور بود و اگر امام حسین علیه‌السلام در زمان منصور بود عین امام صادق عمل می‌کرد و هیچ فرقی ندارد. تلقی ما الان این است و یا اینکه احتمالات دیگری هم دارد.

اگر آقای شیخ عبدالکریم زمان امام بود من احتمال قوی می‌دهم که همان حاج شیخ عبدالکریمی عمل می‌کرد. لااقل احتمال است و اگر امام زمان رضاخان بود احتمالاً امامی عمل می‌کرد، اینجا حداقل این احتمال هست در معصوم هم این احتمال هست؟

شبهاتی ممکن است اینجا وجود داشته باشد در چیزهای فردی، بالاخره اینها بشر بودند و یک ویژگی خاصی در حضرت بوده است و در آن تکالیف فردی تأثیر می‌گذاشته است و نمی‌شود کلاً این را منتفی دانست.

در آن ویژگی‌های شخصی، روان‌شناختی طبیعی خودش که حالا یکی این بو را دوست ندارد، یکی گل نرگس را می‌پسندد و یکی گل محمدی را می‌پسندد. این حتماً هست ولی در حدی که در وظایفشان تغییر ایجاد بکند.

ممکن است در یک تکلیفی به خاطر ویژگی شخصی متفاوت امام، متفاوت باشد و اختصاص به خود آن امام داشته باشد و این ممکن است.

بحث ششم این است که این رجحان اختصاص به خود حضرت داشته مثل اینکه نماز شب بر او واجب بوده است، پیغمبر از باب پیغمبری و آن اختصاصات خودش این آداب را انجام می‌داده است. اما برای همه بشر نیست یا برای همه بشر است؟

ما می‌گوییم لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قاعده برای ما گذاشته است، هر چه دیدید در آن‌ها با وصف رجحان برای شما هم هست.

اگر قرائن خاصی پیدا شد آن در سبد اختصاصی آن‌هاست. در بعضی جاها قرائنی وجود دارد که ممکن است مانع رجحان شود.

بین ائمه هدی علیهم‌السلام تفاضل هست ولی این تفاضل در بحث‌های فقهی ما و سیره تأثیری ندارد.

دعاهای صحیفه سجادیه با دعاهای امیرالمؤمنین تفاوت‌هایی دارد به‌طورکلی امیرالمؤمنین ادیبانه‌تر از همه است در آنچه از ایشان رسیده است و یک حالت حماسی دارد. آن‌ها یک ظرفیت وسیعی داشتند و شرایط بیرونی است که آن‌ها را متفاوت کرده است ولی هیچ تفاوتی نداشتند.

همه اینها را گفتیم برای مرور بحث اختصاصات نبی بود برای اینکه بگوییم علی‌رغم اینکه تفاضل وجود دارد فی‌الجمله و اینکه این تفاضل وسیع باشد آن هم محتمل هم هست ولی اینها مانع نمی‌شود

**﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** می‌گوید اصل آن است که رفتارهای آن‌ها را الهام بگیرید و بهره بگیرید و استفاده حکم بکنید و اختصاصی آن‌ها نبینید.

1. - سوره احزاب، آیه 21 [↑](#footnote-ref-1)